

سخنان علی (ع) و متون فارسی

محمود عابدی*

است کمتر کتاب ارجمندی می‌توان سراغ داد که از برکات این سرمایه فیاض برخوردار نباشد. اما در میان سخنانی که مؤلفان آثار فارسی از بزرگان اصحاب و صاحبان اندیشه صدر اسلام، در ضمن نوشته‌های خود آورده‌اند، آنچه بر امیر مؤمنان علی (ع) منسوب است، برجستگی خاصی دارد، به گونه‌ای که اگر روزی مجموعه‌ای از آن فراهم آید خود، رساله‌ای گرانقدر خواهد شد. این نوشته بر آن است که با ذکر نمونه‌های برجسته‌ای از این تضمینها، سیر آنها را در متون فارسی خاطر نشان دارد و آنگاه در مجموعه آثار فارسی به معرفی کتبی بپردازد که برای نخستین بار عباراتی را از نهج البلاغه آورده و احیاناً به نام این کتاب شریف اشاره کرده‌اند.**

الف: چند نمونه از تضمینها

۱- در منابع متعددی^۱ آمده است که امیر مؤمنان (ع) به مناسبتی فرمود: «یا حمراء و یا بیضاء، احمري و ابیضی و غری غیري». در گزارش آن موقعیت، در تاریخ بلعمی^۲ (تألیف سالهای ۳۵۲ - ۳۶۳، ج ۲، ص ۸۰۴)، یکی از متون تاریخی فارسی، آمده است:

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - خبر است که: او به بیت المال اندر شد، خواسته دید بسیار... پس یک مشت دینار برگرفت و یک مشت درم، و باز جای افکند و گفت: «یا حمراء و یا بیضاء، احمري و ابیضی و غری غیري». گفت: «یا سرخ و سپید، جز مرا فریب.»

و مؤلفی دیگر، ناشناخته، در بحر الفوائد (تألیف نیمه نخست قرن ششم، ص ۱۶۲)، چنین آورده است:

امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - روزی در بیت المال رفت. گفت: «امروز بیرون نروم تا پاک نکم.» پس بجملت به خداوندان

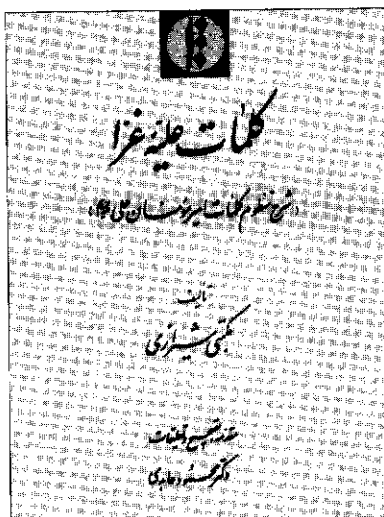
وردن سخن فرزندان و خردمندان در ضمن گفته خود، ظاهراً، با نخستین روزهای پیدایش زبان و تبادل دانسته‌ها فاصله چندانی ندارد؛ چه آدمی، نه تنها برای دریافت نیکویی و خیر و نیکو زیستن، که حتی برای زیستن هم نیازمند خرد و فرزنگی است، و فرزنگی پس از عرصه عمل در آینه سخن پدید می‌آید. از این روی جای شگفتی نیست که هر جا سخنی حکمت آموز گفته شود، خاطر خردورزان را خواهان خود کند و در یافتگان، آن را چون فروغی یزدانی نگهبانی کنند، و این همه اگر در تضمین سخنان نغز بدیهی ترین دلیل هم دانسته شود، سابقه آن را نیز به خوبی نشان می‌دهد.

گوینده و نویسنده وقتی سخن حکمت آموز فرزانه‌ای را در میان گفته و نوشته خود می‌آورد، غالباً بر آن است که سخن خود را بیاراید و اندیشه خود را تاءکید کند، اما در ضمن آن که توافق فکری خود را با آن می‌نماید، دو کار مهم و ظریف دیگر هم انجام می‌دهد: نخست لزوم حضور و حاکمیت خرد و فرزنگی را تاءکید می‌کند، و دیگر در حفظ بخشی از فرهنگ بشری اهتمام می‌ورزد؛ و پیداست که این التزام و اهتمام هوشمندانه در روزگاران، چه غنیمتهایی از دانش و حکمت را فراهم آورده و چه مایه از اذهان مستعد را بارور داشته است.

به زبان فارسی و به قرنهای نخستین هجری برمی گردیم. در آن روزها که زبان فارسی با روی و روحی تازه حیات خود را در عالم کتابت آغاز کرد، با سرچشمه‌های بنیادین فرهنگ اسلامی - قرآن کریم، سخنان پیامبر (ص) و یاران او، یعنی زادبوم خرد و فرزنگی - پیوندی دل انگیز یافته بود و برای غنایی روزافزون، پیدا و پنهان، از آن نیرو می‌گرفت، چنانکه در میان آثاری که از آن سالها باقی

* استاد دانشگاه تربیت معلم و دکترای رشته زبان و ادبیات فارسی

عطا ده... روزی قبر پیامد، غلام وی، و دست وی بگرفت و گفت: «یا امیرالمؤمنین، تو مردی هستی که هیچ چیز از بهر فردا بنگذاری، و این فرزندان و اهل ترا در این مال نصیبی است. وَ قَدْ خَبَاتَ لَكَ الْخَبِيْثَةُ. چیزی از بهر تو پنهان کردم.» وی را در خانه برد، جایی بنا کرده بود پر زر و سیم کرده. چون آن بدید گفت: «مادر به مرگ تو نشیند که می خواستی آتش در خاندان من افکنی.» پس جمله به خرج کرد. پس دست بر آن زر و سیم نهاد و می گفت: «یا حَمْرَاءُ و یا



بَيْضَاءُ، احمری و ابیضی و غری غیری. ای زر و سیم سرخ و سپید، پسر بوطالب را نتوانید فریفتن، کسی دیگر را فریبید.»

این سخن را، که جامعیت معنی و کمال ایجاز در لفظ را در هم آمیخته و همه معنی آن با کمترین درجه مقام گوینده اش مطابقت دارد، در طول تاریخ، مؤلفان بسیاری آورده اند، با همه تنوعی که در شیوه بیان و موضوع کار آنها بوده است، و چون گاهی آن را همانند قولی شایع و مثلی سائر به کار برده اند، تفاوت اندکی در صورت روایت پدید آمده است. از جمله آنهاست:

ابوالحسن علی بن عثمان هجویری (م: حدود ۴۷۰)، در کشف المحجوب^۶ (از منابع اولیه و بی مانند تصوف و عرفان اسلامی در زبان فارسی، ص ۲۸۸):

آنان که گویند: «زر و کلوخ به نزدیک وی [= حارثه، یکی از اصحاب پیامبر (ص)] یکسان شده است»^۷ این همه علامت سکر باشد و نادرستی دیدار، و این را بس شرفی نباشد. شرف مرآن درست بین و راست دان را باشد که زر نزدیک وی زر بود و کلوخ کلوخ، اما به آفت آن بینا بود، تا گوید: «یا صفراء، یا بیضاء، غری غیری. یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار^۸، بجز مرا فریبید، که من به شما مغرور نگردم، از آنچه من آفت شما دیده ام.»

ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، در کشف الاسرار و عدة الابرار^۹ (نخستین و مشهورترین تفسیر صوفیانه فارسی، سال تألیف ۵۲۰، ج ۵، ص ۴۵۳):

امیرالمؤمنین علی (ع) دیناری [و درمی] ^۱ بر دست نهاد گفت: «یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی، و غری غیری. ای دنیا و ای نعیم دنیا، رو که تو عروسی آراسته ای و به انگشت عروسان، پنجه شیران نتوان شکست. شو دیگری را فریب ده، که پسر بوطالب سر آن ندارد که در دام غرور تو آید.»

رشیدالدین محمد، معروف به وطواط (م: ۵۷۵)، در حدائق السحر فی دقائق الشعر^{۱۱} (یکی از نخستین آثار فارسی در علم بدیع، ص ۱۲):

الاشتقاق: این را اقتضاب نیز خوانند. و این صنعت را بلغا هم از جمله تجنیس شمرند، و این چنان بود که دبیر یا شاعر، در نثر یا در نظم، الفاظی آرد که حروف ایشان متقارب و متجانس باشد در گفتار. و از این گونه در کلام خدای - عز وجل - بسیار است و در آثار^{۱۲} فراوان. مثال از قرآن مجید: «فَاءِ قِمِّمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَیِّمِ» (۴۳/

الروم) ^{۱۳}.

دیگر: «یا أسفی علی یوسف^{۱۴} (۸۴/یوسف)... از کلام علی، رضی الله عنه: یا حمرأء یا بیضاء، احمری و ابیضی و غری غیری.» سعدالدین وراوینی، در مرزبان نامه^{۱۵} (پندنامه ای داستانی، تألیف نیمه اول قرن هفتم، ص ۳۹۸):

خنک کسی که مرغ اندیشه او بیضه طمع - و اگر چه زرین یا سیمین بود - نهد و نقش سپیدی و زردی آن بیضه بر بیاض دیده و سواد دل نزند^{۱۶}، و چون از پرده فریب روی بنماید آستین استنکاف بر روی گیرد. یا بیضاء ابیضی و یا صفراء اصفری، غری غیری. عظاملک جوینی (م: ۶۸۱)، در جهانگشا^{۱۷} (تاریخ مغولان، ج ۳، ص ۲۶۹):

[مؤلف گوید: ^{۱۸}] به وقتی که در پای لمس^{۱۹} بودم، بر هوس مطالعه کتابخانه که صیت آن در اقطار شایع بود، عرضه داشت که: نفایس کتب الموت را ترضیع نتوان کرد. پادشاه آن سخن را پسندیده فرمود و اشارت راند تا به مطالعه آن رفتم و آنچه یافتم از مصاحف و نفایس کتب بر مثال «يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيَّتِ (۱۵۹/الانعام) بیرون آوردم و آلات رصد... که موجود بود برگرفتم... و هر چند خزاین موفور بود و اجناس ذهبیات و فضیات نامحصور، اما «یا صفراء اصفری و یا بیضاء ابیضی» بر آن خواندم و آستین به کرم بر آن افشاندم.

و ناصرالدین منشی کرمانی، در سَمَطُ الْعُلَى لِلْحَضْرَةِ الْعُلِيَا^{۲۰} (تاریخ قراختائیان کرمان، تألیف حدود سال ۷۲۰، ص ۲۹):

سلطان رکن الدین [از حاکمان کرمان]... به خویشان هر سال با لشکرها به اطراف... می رفت و اموالی که حاصل می گردانید بر علما و ائمه و مشایخ موزع می داشت و در ضبط امور کد خدایی و ترتیب اسباب جهانداری و نظم مصالح معاش، مُسامح و مُسهل بودی... خزانه او اکثر اوقات از نقد و جنس خالی بودی و اموال و

وجوهات که از ولایت برسدی و مقررات و مال مواضعات [که]... آوردندی، به یک دفعه همه در بارگاه بخشیدی، چنانچه [= چنانکه] دست خود را دائماً از مس صفر و بیضا مد العمر صیانت کرد و فحوای کلمه معجزنمای بلاغت آرای امیرالمؤمنین... علی بن ابی طالب را که «یاصفراء و یا بیضاء غزاغیری» کار بند گشت. در شعر بعضی از شاعران بزرگ هم، ترجمه این سخن آمده است، چنانکه در شعر حکیم سنایی (م: حدود ۵۲۸)، در حدیقه الحقیقه^{۲۱} (در ضمن ستایش امیرمؤمنان، ص ۲۵۲) می خوانیم:

... علم او از برای یک تعلیم
گفته در بیت مال با زر و سیم...
دیگری را فریب ای رعنا
نیستی تو سزا و در خورما
ننگرم من سوی دوال شما
نشوم نیز در جوال شما

و سرانجام شیخ فریدالدین عطار نیشابوری (م: بعد از ۶۱۸)، در اسرارنامه^{۲۲} (در بیان فضایل امیرمؤمنان، علیه السلام، ص ۲۶):
تو ای زر زرد گرد از نامیدی
تو نیز ای سیم می کن این سپیدی
که چون این سرخ رو سر سبز ره^{۲۳} شد
سپید و زرد بر چشمش سیه شد

* * *

۲. در الاعجاز و الایجاز ثعالبی^{۲۴} (م: ۴۲۹) و مطلوب کل طالب^{۲۵} رشید وطواط (م: ۵۷۵) آمده است که امیرمؤمنان (ع) فرمود: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا»^{۲۶}
این سخن نیز در بسیاری از آثار فارسی، و غالباً در متون صوفیه آمده، و آن را به گونه های مختلف تفسیر کرده اند. نخستین کسی که این سخن را آورده است، بی آن که به نام گوینده آن اشاره کند، ابوبراهیم اسماعیل مستملی بخاری (م: ۴۳۴) است در شرح تعرف^{۲۷} (کهن ترین متن صوفیانه فارسی، ص ۱۳۲۴):

«لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا.» گفت: «اگر پرده بردارند من یقین زیادت نگردانم.» و این سخن یکی از بزرگان است که می گوید: «یقین من به قیامت و احوال قیامت به جایگاهی رسیده است که اگر دنیا - که حجاب قیامت است - و مرگ و گور از میانه برخیزد و احوال قیامت مرا معاینه گردد، یقین من از این که هست فرون نگردد.» و این سخنی نیکوست. باید که یقین به اینجا رسد.
و آنگاه عین القضاة همدانی (م: ۵۲۵)، در نامه های^{۲۸} خود

(مجموعه ای از یافته های ذهنی جوشان که غالباً خطاب به عزیزالدین منشی^{۲۹} است، بخش ۲، ص ۳۸۸):

و چنانکه از این دُرر و اصداف، نه دُرر و اصداف ارضی فهم می کنی، همچنین می دان که یاقوت احمر و اخضر چیزی دیگر است، و به نزدیک علما روشن است. و چون خدا به خلق نماند، قلمش چوب نبود و نه لوحش، فَاِنْ مَتَاعُ الْبَيْتِ يُشْبَهُ رَبَّ الْبَيْتِ. مصراع: از خانه به کدخدای ماند همه چیز^{۳۰}. اگر تو مملکت او باشی، این همه بدانی و بیش از این هم بدانی. اگر پیش از مرگ از اصداف به درآیی همه بیینی، و اگر نه به وقت خویش پس از مرگ بدانی، «فَكشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (ق/۲۲). علی بوطالب صفتی باید تا گوید: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا.» در خدمت کفش مردان کشف افتد نه بر درگاه سلطان.

و قاضی حمیدالدین بلخی (زنده در نیمه اول قرن ششم)، در مقامات^{۳۱} خود (مشهورترین نمونه سجع در نثر فارسی، ص ۱۰۲):
... این شکل مشکل و طریقی بی رفیق [= طریق معرفت و توحید]
جز به مشعله عقل نورانی نتوان یافت، که مدبر صلاح و فساد و تخریق و اتحاد اوست و اگر تقویم تعلیق^{۳۲} او در دست ابراهیم - علیه السلام - نبود، از غلط افکنان راه، اعنی که آفتاب و ماه، به بارگاه با طول و عرض «إِنِّي وَجْهْتُ وَجْهِي لِلذِّي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ (۷۹/ الانعام) نرسیدی، و پسر خطاب را یارای این دعوی که: «رَأَى قَلْبِي رَبِّي»^{۳۳} نبود، و پسر ابوطالب را این لاف که: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا» نرسیدی.

و شهاب الدین سهروردی (مقتول: ۵۸۷)، در صغیر سیمرغ^{۳۴} (رساله ای فارسی، ص ۳۱۸):

... محققان اصول مسلم داشته اند و اتفاق کرده که در آخرت شاید حق - تعالی - بندگان را ادراکی آفریند در حاسه بصر، حق را ببینند بی واسطه دلیل و برهان... [و] شاید که بدین قواعد مثال این ادراک در دل ایجاد کند تا در دنیا او را ببیند بی واسطه و حجتی، و از این است که عمر - رضی الله عنه - گفت: «رَأَى قَلْبِي رَبِّي» و علی - کرم الله وجهه - گفت: «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا.» و در اینجا سرها پوشیده است که لایق این موضوع [نسخه بدل: موضع] نیست.

و روزبهان بقلی شیرازی (م: ۶۰۶)، در شرح شطحیات^{۳۵} (شرح موجز و شاعرانه بر بعضی از سخنان بلند بزرگان و مشایخ، ص ۷۱):

فی شطح^{۳۶} المرتضی - رضی الله عنه - ... «لَوْ كَشِفَ الْغِطَاءُ مَا ازْدَدْتُ يَقِينًا.» قال الشيخ: خبر از شهود شهود و مشهد قرب داد، با ادراک صفت به صفت، و ذات به ذات، به نفی ارتیاب در رؤیت وجود

قدّم، و در باز آمدن به صحو به وصف رفع معارضه نفس و شیطان، صحوش همچون سُکر شد. در سُکر بی شک بود در رؤیت و در صحو بی زحمت معارضه. گفت: «من پیوسته شاهد غییم، حق را معاین به حق. اگر پرده سما بردارند، مرا در یقین زیادت نشود، زیرا که حضورم غیبت است و غیبت حضور.»

و نجم الدین ابوبکر رازی (= نجم دایه، م: ۶۵۴)، بدون اشاره به نام گوینده آن، در مرصادالعباد^{۳۷} (از جامع ترین کتب تعلیمی در تصوّف، و پس از سخنانی در ردّ فلسفی و دهری و طبیعی، ص: ۳۲):

... کجایند آن چنان نابینایان گم گشته [= فلسفیان، دهریان و طبیعیان] تا اگر در ایشان درد طلب بینایی باقی بودی، به تائید ربّانی به اندکی روزگار به دستکاری طریقت، سبّل^{۳۸} خودبینی از چشم حقیقت بین ایشان برداشته شدی، به شرط تسلیم؛ تا از نابینایی «صُمْ بَكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (البقره)» خلاص یافتندی، بعد از آن همه لاف «لو کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دددت یقیناً» زندی. و شمس الدین محمد تبریزی (م: ۶۴۵)، در مقالات^{۴۰} (اقوالی از خداوندگار حال، با زبان مخصوص خود، ص: ۱۱۱):

سخن گفتن جمادات و افعال جمادات می گویم. حکما این را منکر می شوند. اکنون این دیده را چه کنم؟ حدیث اُستَن حنّانه^{۴۱}؟ اکنون کجا آن که «الْمَرْءُ مَخْفَىٰ فِي طَيِّ لِسَانِهِ»^{۴۲}، و قوله: «اگر مرد سخن گوید همان ساعتش بشناسم و اگر سخن نگوید در سه روزش بشناسم»^{۴۳}؛ ولیکن شاید که آن حال او نبوده باشد، بر قدر و لایق فهم مستمعان گفته باشد، زیرا هم او گفته است، یعنی علی، رضی الله عنه: «لو کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دددت یقیناً.» و اگر آن حال او باشد، پس این سخن دوم حال او نباشد.

و مولانا جلال الدین محمد بلخی (م: ۶۷۲)، در فیه ما فیه^{۴۴} (مجموعه ای از سخنان مولانا با احباب در اخلاق و تصوّف، ص: ۲۹):

هر کسی در دنیا به کاری مشغول است: یکی در محبت زن، یکی در مال، یکی در کسب، یکی در علم. همه را معتقد آن است که: «درمان من، و ذوق من، و خوشی من و راحت من در آن است، و آن رحمت است.» چون در آنجا می رود و می جوید، نمی یابد. باز می گردد، و چون ساعتی مکث می کند می گوید: «آن ذوق و رحمت جستن است، مگر نیک بختم، باز بجویم.» و چون باز می جوید نمی یابد همچنین، تا گاهی که رحمت روی نماید بی حجاب. بعد از آن داند که راه آن نبود. اما حق - تعالی - بندگان دارد که پیش از قیامت چنانند و می بینند آخر. علی، رضی الله عنه، می فرماید: «لو

کشف الغطاء ما از دددت یقیناً. یعنی چون قالب را برگیرند و قیامت ظاهر شود، یقین من زیادت نگردد. نظیرش چنان باشد که قومی در شب تاریک در خانه، روی به هر جانبی کرده اند و نماز می کنند. چون روز شود، همه از آن باز گردند، اما آن را که رو به قبله بوده است در شب، چه بازگردد؟ چون همه سوی او می گردند. پس آن بندگان هم در شب روی به وی دارند و از غیر وی گردانیده اند، پس در حق ایشان قیامت ظاهر است و حاضر.

و سرانجام فریدون سپهسالار (زنده در نیمه اول قرن هشتم) در رساله^{۴۵} خود (نخستین گزارش زندگی و احوال مولانا جلال الدین، ص: ۵۷):

بباید دانست... که چون مؤمن متوجه درجه کمال می باشد، در سیر الی الله او را در همه ملکوت روحانی و جسمانی گذر می دهند تا به دیده بصیرت بر جمله موجودات علوی و سفلی نظر انداخته، بر جمیع حقایق و دقائق مطلع می شود، چنانکه حضرت خداوندگار ما - رضی الله عنه - از بیان معراج حضرت رسالت (ص) خبر می دهد: چون کرد بر عالم گذر سلطان ما زاغ البصر^{۴۶}

نقشی بدید آخر که او بر نقشها عاشق نشد^{۴۷}
بعد از آن در سیر مع الله، علم الیقین به عین الیقین می رسد، بلکه به حق الیقین می انجامد، چنانکه امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه العزیز - از صفت این حال و بیان یقین خویش می فرماید: «لو کُشِفَ الْغِطَاءُ مَا از دددت یقیناً.» آنچه گذشت، حضور دو نمونه از کلمات جامع امیر مؤمنان (ع) بود در بعضی از متون فارسی، تا آنجا که ما یافته ایم. این دو سخن با تمام لطف و جامعیت و شهرت خود، در نهج البلاغه نیامده اند. اکنون ببینیم حضور آشکار نهج البلاغه در متون فارسی به چه سالهایی باز می گردد.

ب: نهج البلاغه و متون فارسی

می دانیم که شریف رضی (م: ۴۰۶) نهج البلاغه را در حدود سال چهارصد هجری از گزیده خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار امیر مؤمنان (ع) فراهم آورد. این کتاب عظیم البینه آن مایه قدر و اهمیت داشت که از همان آغاز تدوین، توجه و اقبال آشنایان و دلبستگان به زبان و ادبیات عرب و مشتاقان متون و معارف اسلامی را به خود برانگیزد، چرا که وقتی اجزای پراکنده آن در میان سخن شناسان، دست به دست می گشت^{۴۸} و به برکات خود خواطر زایا را به اندیشه های ناب بارور می کرد^{۴۹}، اهتمام اهل فضل بدان مجموعه گرانقدر، به هر شیوه ای که بود، در حقیقت پاسخ دادن

به نیازی بود که طبایع متعددی را به طلب برمی‌انگیخت. دستنوشته‌های متعدد و بالنسبه کهن^{۵۰} و شرحهایی که فاضلان عربی نویس، تنها تا آغاز قرن هشتم بر آن کتاب شریف نوشته‌اند^{۵۱} و بعضی از آنها موجود و معروف است، این معنی را به خوبی نشان می‌دهد.

اما در عرصه زبان فارسی، در آن سالها، بخصوص در قرن پنجم، کمتر سخنی از نهج البلاغه در میان است، آیا سبب آن است که هنوز، چنانکه باید، در دسترس علاقه‌مندان نبوده است و مؤلفان فارسی نویس در این سده با نهج البلاغه آشنایی نداشته‌اند؛ چنانکه مثلاً، مفسر بزرگ و معروف شیعی، شیخ ابوالفتح رازی (م: حدود ۵۵۲)، با آن که بسیاری از سخنان امام (ع) را در تفسیر خود آورده است^{۵۲}، گویی نهج البلاغه را نمی‌شناخته و یا در دست نداشته است^{۵۳}؟ هر چه بود و باشد، از اواخر قرن ششم بدین سوی است که نشانه‌های حضور این کتاب ارجمند در مراکز فرهنگی و تأثیر آن در آثار مؤلفان آشکار می‌شود.

در میان آثار فارسی، نخستین کتابی که به صراحت نهج البلاغه را مجموعه‌ای از سخنان امیر مؤمنان (ع) معرفی می‌کند، دستور الوزاره^{۵۴} محمودبن محمد اصفهانی (م: ۶۱۲) است^{۵۵}. این کتاب که از نمونه‌های نثر مصنوع فارسی محسوب است و تاریخ تألیف آن را سال ۵۹۵ هجری دانسته‌اند^{۵۶}، عباراتی از نهج البلاغه را در خود دارد که نشان می‌دهد مؤلف، آن کتاب شریف را در اختیار داشته است. دستور الوزاره چنین آغاز می‌شود (ص ۱۷):

حمد و ثنا دارای جهان و دانای آشکار و نهان را، پادشاهی که عقل دوراندیش از ادراک کنه جلالش عاجز است، «لَا يُدْرِكُهُ غَوْضُ الْفِطْنِ»^{۵۷}، زبان فصحا از بیان صفتش الکن، «لَا أَحْصَى ثَنَاءً

عَلَيْكَ»^{۵۸} و درود بر صاحب منشور «اتیناک»^{۵۹}، خسرو منصور «انّا کفیناک»^{۶۰}... دلآوری که مبارزان قلب مجاهدت به جانداری^{۶۱} نصرتش پناه گرفتند، «کُنّا اذا احمرّ البأس»^{۶۲}...

و از نهج البلاغه چنین یاد می‌کند (ص ۷۸):

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - کرم الله وجهه - امام مرتضی، ولی خدا...ست و به فیض سماحت بنان [و] سجاخت بیان، این مرتبت از حضرت نبوت یافته که «أجود الناس

بِنَاناً وَأَفْصَحُ النَّاسِ بِنَاناً»^{۶۳}، و درر زواهر و غرر جواهر او که در نهج البلاغه منتظم است، و شاح آن دعوی و کمال این معنی را^{۶۴}، و آن نهج محجّه بیضاست، متحیران تیه تهمت و گمراهان مجاهل ضلالت را. و بیرون از آن خُطَب و امثال که «أصْفَى فِي الْحَقِيقَةِ مِنَ الْمَاءِ الزَّلَالِ» است، از اشعار لطیف دیوانی دارد این سلیمان تخت «سکونی مادون العرش»^{۶۵}، جمله پریچهرگان حکمت... بر دو بیت از اشعار این سرور اهل عبا اقتصار افتاد:

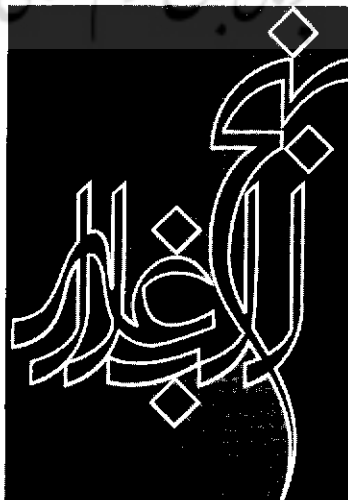
إِنِّي لَأَمَنُ مِنْ عَدُوِّ عَاقِلٍ
وَإِخَافُ خِلَافَ يَعْتَرِيهِ جُنُونُ
فَالْعَقْلُ فَنٌّ وَوَاحِدٌ وَطَرِيقَهُ
أَدْرِي فَارْصُدْ وَالْجِنْسُونُ فَنُونُ^{۶۶}

و در همین سالهاست که روزبهان بقلی فسایی (م: ۶۰۶)، شرح شطحیات خود را در شرح سخنان رمزی بعضی از اصحاب معرفت نوشته است و عباراتی از خطبه معروف به «ششقیه» را در آن آورده است. اگر چه در باب آشنایی روزبهان با نهج البلاغه، به قطع نمی‌توان سخن گفت، اما منقولات او نشان می‌دهد که او هم، دست کم، صحت انتساب این خطبه را به امام علی (ع) تأیید می‌کند.

در شرح شطحیات (ص ۷۱) آمده است:

فی شطح المرتضی، رضی الله عنه. اما شطحیات مرتضی پیشتر آمد، زیرا که در فصاحت پیشتر آمد. نبینی که در غلیان سکر، ششقیه انبساطی چون در حلق جانش مرتفع گشتی، ناساکن شدی، همه شطح گفتی. ندیدی که چه گفت در صحو بعد از سکر که: «هیّهات، یا ابن عباس، تلك الشِّشْقِيَّةُ هَدَرَتْ ثُمَّ اسْتَقَرَّتْ»^{۶۷}. چون در بحر قدم غوطه خوردی، از اصداغ جان، لثالی شطح برانداختی، گفتی: «من در شبهتی نه‌ام، حق را دیدم و در حق شک نکردم که می‌بینم بعد از آن در غیم اعتراض نیفتادم. اگر بینم به چشم سر، چنانش بینم که به چشم دل. «ما شککتُ فی الحقِّ مُنْذُ رَأَيْتُهُ»^{۶۸}.

باز در همین سالها، اواخر قرن ششم و اوائل هفتم، یکی از ادیبانی که در دستگاه اتابکان آذربایجان می‌زیست، در حدود سال ۶۱۰ هجری^{۶۹}، کتابی با نام فرائد السلوک نوشت و در چند جای آن بخشهایی از خطبه، نامه‌ها و حکمتهای امیر مؤمنان آورد، اما روایت او به گونه‌ای است که نشان می‌دهد منبعی



جز نهج البلاغه را در دست داشته است.

نمونه‌ای از منقولات فرآئد السلوک (ص ۱۵۱):

...فایده مایده کرام باید که عام بود و به مؤسر و معسر تعدی کند، و بر توانگر و درویش شامل گردد، و الا آن مایده که توانگران را خوانند و درویشان را رانند، محض ریا و سُمعه باشد، نه جود و سخای خالص؛ و سید اوصیا و سر دفتر اولیا، علی مرتضی -علیه السلام- به سهل بن حنیف^{۲۰}، که عامل او بر بصره بود، نامه نوشت بدین عبارت:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ وَاحِدًا مِنْ قُطَّانِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَةٍ، فَأَسْرَعْتَ، وَ كَرِهْتَ عَلَيْكَ الْجَفَانَ، فَأَتَيْتُكَ وَأَنَا كَأَنَّكَ تَأْكُلُ طَعَامَ قَوْمٍ غَنِيَهُمْ مَدْعُوٌّ وَعَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ.

می فرماید که: ای پسر حنیف، به من چنان رسانیدند که یکی از توانگران و صاحب ثروتان بصره، ضیافتی ساخت و حضور تو استدعا کرد، اجابت کردی و به خانه او شتافتی و کاسهای [ظ: کاسه‌های] پر کرده به اباهای مختلف بر تو می گردید، و از آن تناول می نمودی؛ و مرا گمان نبود که تو شکم بیالایی به طعام قومی که توانگران را خوانند و درویشان را رانند.

و غرض از ایراد این فصل آن است که طعام کرام باید که به خاص

و عام و توانگر و درویش برسد.

آنچه از فرآئد السلوک نقل کردیم، از نامه معروفی است که امام (ع) به عثمان بن حنیف نوشته است و با آنچه در نهج البلاغه (نامه شماره ۴۵، ص ۳۱۷) آمده است، تفاوتی آشکار دارد^{۲۱}.

اگر بخواهیم جستجوی خود را تا میانه قرن هفتم، یعنی تا سالهای پدید آمدن دو شرح معروف نهج البلاغه، شرح ابن ابی الحدید و ابن میثم، ادامه دهیم، باید بگوییم که در این ایام

نیز عظاملک جوینی (م: ۶۸۱) که تاریخ جهانگشای خود را در حدود سال ۶۵۸ به پایان برده است^{۲۲}، در ضمن گزارش وقایع عباراتی را از سخنان امام (ع) نقل کرده است، اما به قطع و یقین نمی توان گفت نهج البلاغه را در دست داشته است.

در تاریخ جهانگشا (در وصف قلعه میمون دز، ج ۳، ص ۱۲۲) آمده است:

آن قلعه‌ای بود که هنگام استیلا و استعلائی کار آن طایفه، پدرش [پدر رکن الدین خورشاه]، علاء الدین، ... به کُفات و ارکان اشارت کرده بود تا مدت دوازده سال، قلال و تلال آن جبال را مطالعه می کردند تا آن کوه سرفراز را... اختیار کردند و بر قلعه آن... قلعه میمون دز آغاز نهادند... و در آن موضع از افراط سرما، حیوان را از ابتدای خریف تا میان بهار، امکان آرام و مکان مقام میسر نه، و بدین سبب در خیال آن که... از غایت رفعت آن مکان علی، سخن علی^{۲۳} -«يُنْحِتِرُ عَنِّي السَّيْلُ وَلَا يَرِقِي إِلَّا الطَّيْرُ^{۲۴}»- بر خود می بست، اینای آدم چگونه بدان تعدی یابند و به محاصره آن تصدی نمایند.

و این سخن علی (ع) از صدر خطبه معروف به شفشقیه (نهج البلاغه، ص ۹) است، و هم او در جای دیگر از تاریخ خود (ج ۳، ص ۲۴۸)، در پایان کار جلال الدین حسن، پیشوای اسماعیلیان، می نویسد:

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب -علیه السلام- در خطبه‌ای ذکر قومی از متمردان کرده است که وخامت عاقبت تدبیرهای فاسد دیده‌اند. دو سه کلمه او در آن باب، اینجا حسب حال آن طایفه مذکور و حکایت مسطور شد. فرموده است که: «زِعْوَالْفُجُورِ وَ سَقْوَةُ الْغُرُورِ، فَحَصِدُوا الثُّبُورِ^{۲۵}»

و این عبارت با اندک اختلافی، از خطبه دوم نهج البلاغه است.

□

پی نوشت ها:

●● طرح نخستین این نوشته در مقدمه مطلوب کل طالب، چاپ بنیاد نهج البلاغه نیز آمده است.

۱. اهل ادب، معمولاً آوردن مصراع، بیت یا ابیاتی مشهور، از خود یا دیگران را در ضمن شعر، به وجهی که دانسته و شناخته شود، تضمین گفته‌اند، و آراستن سخن، با ذکر آیه یا حدیث را، غالباً به درج و اقتباس اصطلاح کرده‌اند.

۲. رک: عیون الاخبار (دینوری، بیروت) ۱/ ۱۱۵؛ عقدالفرید (ابن عبدالرّه، بیروت) ۳/ ۳۱۳/۴؛ مروج الذهب (مسعودی، قم) ۳/ ۳۷۱/۲؛ حلیه الاولیا (ابونعمان اصفهانی، بیروت) ۱/ ۸۱؛ شرح ابن ابی الحدید بر نهج البلاغه (به تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت) ۲۲/۱؛ ترجمه احیاءالعلوم

(مؤیدالدین خوارزمی، به تصحیح خدیو جم، بنیاد فرهنگ، منجیات) ۱/ ۵۵؛ مقدمه ابن خلدون (ترجمه فارسی، محمد پروین گنابادی، علمی و فرهنگی) ۳۹۱/۱

۳. تاریخ بلعمی: به تصحیح ملک الشعراى بهار، ۱۳۴۱.

۴. بحر الفوائد: مؤلف (؟)، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵.

۵. عطا: سهم لشکریان از بیت المال. خداوند عطا: هر یک از لشکریان که صاحب سهمیه باشند. رک: کشاف اصطلاحات الفنون.

۶. کشف المحجوب: ابوالحسن علی بن عثمان هجویری، به تصحیح ژوکوفسکی، (افست)، طهوری،

۱۳۵۸.

۷. عبارت، ناظر است به سخنی منسوب به حارثه که گفته‌اند روزی به پیامبر (ص) گفت: «عَرَفْتُ نَفْسِي عَنِ الدُّنْيَا فَاسْتَوَى عِنْدِي حَجْرُهَا وَ مَدْرُهَا وَ ذَهَبُهَا وَ فَضَّتُهَا...» = خود را از دنیا دور داشتم تا سنگ و کلوخ و زر و سیم آن به نظرم یکسان شد. «رک: کشف المحجوب/ ۳۹؛ شرح تعرف/ ۶۶.

۸. سفیدکار: منافق و دورو، و ظاهراً سفیدکاری سیم (=نقره) از آنجاست که سفید است و با اندک رطوبتی، رنگش سیاه می شود.

۹. کشف الاسرار و عدة الاجراز: ابوالفضل رشیدالدین میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۱.

۱۰. افزوده ماست، با توجه به معنی عبارت.

۱۱. حدایق السحر فی دقایق الشعر، رشیدالدین وطواط، به تصحیح عباس اقبال آشتیانی، انتشارات سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.

۱۲. آثار، ج اثر، سخنانی که از بزرگان صدر اسلام نقل شده است، مانند مأثور و مأثورات.

۱۳. نشانی آیات قرآنی را ما در متن افزوده ایم.

۱۴. چنانکه از سخن رشید وطواط برمی آید «أسف» و «یوسف» تنها در گفتار، حروفشان متقارب و متجانس است و در اصل هیچ نسبتی ندارند؛ چه «یوسف» در اصل غیر عربی و به معنی «خواهد افزوده» و «افزون فیروز» است [رک: قاموس کتاب مقدس، ذیل یوسف، کشف الاسرار، میدی، ج ۵، ص ۵]، هر چند بعضی آن را از «أسف، یأسف» پنداشته اند. و با توجه به این معنی لطف دیگر بیت حافظ آشکار می شود که گفت:

من از آن حسن «روز افزون» که یوسف داشت دانستم که عشق از برده عصمت بیرون آرد زلیخا را

۱۵. مرزبان نامه: سعدالدین وراوینی، به تصحیح محمد روشن، نشر نو، چاپ دوم، ۱۳۶۷.

۱۶. در متن مرزبان نامه (به تصحیح استاد محمد روشن): زند (۱)، و «نزند» در نسخه بدلها آمده است. و نیز رک: مرزبان نامه (به تصحیح محمد قزوینی، افست تهران، ۲۰۵).

۱۷. تاریخ جهانگشای جوینی: به تصحیح محمد قزوینی، (افست)، تهران، ۱۳۶۷.

۱۸. یعنی عطاملک جوینی، مؤلف جهانگشا که از بزرگترین و معروفترین دبیران و خواص بعضی از ایلخانان مغول از جمله هولاکو بود.

۱۹. لمسر: لمبسر، لنبسر، یکی از قلاع اسماعیلیان که آن را کیابزرگ امید، جانشین حسن صباح، در رودبار الموت ساخته بود. و نیز رک: تاریخ و عقاید اسماعیلیه، دکتر فرهاد دفتری، ترجمه دکتر فریدون بدره ای، فرزانه، ۱۳۷۵، ص ۲۹۳.

۲۰. سمط العلی للحضرة العلیاء: ناصرالدین منشی کرمانی، به تصحیح عباس اقبال، چاپ دوم، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۲.

۲۱. حدیقة الحقیقة: سنایی غزنوی، به تصحیح محمد تقی مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران.

۲۲. اسرارنامه: عطار نیشابوری، به تصحیح سید صادق گوهرین، چاپ دوم، ۱۳۶۱.

۲۳. سرخ رو: خوشحال، مباحی و سرافراز، چنانکه «سرخرویی» خوشحالی و سرافرازی است (منطق الطیر، دکتر صادق گوهرین، ص ۱۲۸، سخن حلاج در لحظه مرگ که خون خود را بر چهره می مالید):

تا نباشم زرد در چشم کسی
سرخرویی باشم اینجا بسی
سرسبز: خرم و شاداب. سرسبزه: آن که در طی

طریق گرم رو و ثابت قدم است.

۲۴. الاعجاز و الایجاز: ابومنصور ثعالبی، چاپ بیروت.

۲۵. مطلوب کل طالب: رشیدالدین وطواط، به تصحیح محمود عابدی، بنیاد نهج البلاغه، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

۲۶. و نیز رک: شرح غررالحکم و درر الکلم آمدی، انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۷۵۶۹، المناقب خوارزمی، چاپ قم، ص ۳۷۵.

۲۷. شرح التعرف لمذهب التصوف: مستملی بخاری، با تصحیح محمد روشن، انتشارات اساطیر، ۱۳۶۳.

۲۸- نامه های عین القضاة: به اهتمام علینقی منزوی و عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چاپ دوم، ۱۳۶۲.

۲۹. عزیزالدین مستوفی: ابونصر احمد بن حامد اصفهانی (مقتول: ۵۲۵)، عموی عماد کاتب اصفهانی از مستوفیان سلجوقیان عراق. عین القضاة، بسیاری از نامه های خود را با نام این «عزیز» نوشته است.

۳۰. مصراعی است از یک رباعی، صورت کامل و نام گوینده آن را نمی دانیم. در کشف الاسرار میدی (تألیف ۵۲۰)، دوبار (ج ۲، ص ۲۵۱ و ۸، ص ۵۷) آمده است و مصراع نخست آن بنا بر یکی از دستنوشته های لمعات فخرالدین عراقی چنین است: جانا به تو مانند حریفان تو نیز. رک: مجموعه آثار فخرالدین عراقی، به تصحیح دکتر نسیرین محتشم، زوآر، ص ۴۹۵.

۳۱. مقامات حمیدی: حمیدالدین ابوبکر عمر بلخی، به تصحیح رضا انزابی نژاد، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۵.

۳۲. تعلیق: یادداشت، منظور عبارت این است که اگر عقل مانند برگه یادداشتی حضرت ابراهیم را یاری نمی کرد چه بسا ماه و آفتاب او را هم از توحید دور می کرد. و نیز رک: توضیحات مصحح، ص ۲۳۴.

۳۳. سخنی است که بعضی آن را گفته خلیفه دوم، عمر بن الخطاب، دانسته اند. رک: مجموعه مصنفات شیخ اشراق (پانوشت شماره ۲۴)، ج ۳، ص ۳۱۸؛ مرصادالعباد (پانوشت شماره ۳۷)، ص ۲۰۵.

۳۴. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، به تصحیح سید حسین نصر، پژوهشگاه علوم انسانی، چاپ دوم، ۱۳۷۲، ج ۳.

۳۵. شرح شطحیات: روزبهان بقلی، با تصحیح و مقدمه فرانسوی هنری کرین، کتابخانه طهوری، ۱۳۶۰.

۳۶. شطح: در اصطلاح، سخنی که در حال سکر و غلبه بر زبان اهل و جد می گذرد و به ظاهر به

شرح و تأویل نیازمند است. شرح شطحیات روزبهان بقلی، به همین مقاصد نوشته شده است.

۳۷. مرصادالعباد: نجم رازی، به اهتمام محمد امین ریاحی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

۳۸. دستکاری: جراحی، و نیز رک: پانوشت شماره ۳۹.

۳۹. سبل: پرده چشم که از ورم عروق چشم در سطح ملتحمه غباری در پیش نظر پدید می آورد. رک: فرهنگ معین. بنا بر یکی از دستنوشته های مرصادالعباد، نجم رازی یک بار دیگر این دو کلمه را با هم به کار برده و گفته است: «بحقیقت اگر صاحب سبل دولت دستکاری کحال چابکدست، در نیاید حرمان از طرف اوست». مرصادالعباد/ ۵۴۳ (نسخه بدلها). فلکی شیروانی می گوید (به نقل لغت نامه دهخدا):

گل چون طیب دستکار آراسته هر جویبار
آید که ترگس را به خار از دیده بر دارد سبل

۴۰. مقالات شمس تبریزی: به تصحیح محمد علی موحد، انتشارات دانشگاه صنعتی شریف، ۱۳۵۶.

۴۱. أستن حنانه: ستون نالنده، ساقه درخت خرما و یا درخت سفل و سدری که حضرت رسول اکرم (ص) به هنگام خطبه خواندن بر آن تکیه می فرمود و پس از آن که منبر رسول (ص) را ساختند، آن ساقه درخت، مطابق روایات اسلامی ناله برآورد. شرح مثنوی شریف، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات زوار، ص ۸۶۲.

۴۲. سخنی از امیر مؤمنان (ع) که در متون بسیاری آمده است، از جمله در نهج البلاغه (با ترجمه دکتر شهیدی، حکمت شماره ۱۴۸ و به صورت «المرء مخبوء تحت لسانه»، و نیز رک: حکمت ۳۹۲).

۴۳. اصل این سخن در جایی دیده نشد. مولانا ظاهراً در این بیت (۴۹۰۰)، دفتر ششم مثنوی، به تصحیح نیکلسن، به آن توجه داشته است که می گوید (از تعلیقات آقای دکتر محمدعلی موحد، مصحح دانشمند مقالات شمس):

گفت دانم مرد را در حین زیور
ور نگوید دانش اندر سه روز

۴۴. فیه ما فیه: جلال الدین محمد مولوی، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۶۲.

۴۵. رساله سپهسالار: فریدون بن احمد سپهسالار، با مقدمه سعید نفیسی، انتشارات اقبال، چاپ دوم.

۴۶. مازاع البصر (= چشم - چشم محمد - کز نشد) از آیه کریمه ۱۷ سوره النجم که در بعضی از آیات آن به معراج رسول اکرم (ص) اشاره شده است.

در این بیت مراد از سلطان مازاغ البصر، رسول گرامی (ص) است.

۴۷. رک: کلیات شمس، با تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، امیر کبیر، چاپ سوم، ۱۳۶۳، ج ۲ ص ۱.

۴۸. رک: مروج الذهب مسعودی، چاپ مؤسسه دارالهیجه، ۱۴۹ هـ. ق، ج ۲، ص ۴۱۹.

۴۹. عبدالحمید بن یحیی، مثل بلاغت در زبان عربی (م: ۱۳۲) گفته است: «حَفِظْتُ سَبْعِينَ خُطْبَةً مِنْ خُطْبِ الْأَعْلَمِ - امیرالمؤمنین علی (ع) - ففَاضَتْ ثُمَّ فَاضَتْ.» شرح ابن ابی الحدید، به تصحیح ابوالفضل ابراهیم، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۵ هـ. ق، ج ۱ ص ۲۴.

۵۰. شماری از این دستنوشته‌ها به همت مرحوم عزیز طباطبایی و در سلسله انتشارات بنیاد نهج البلاغه معرفی شده است.

۵۱. از آنهاست شرح‌های ابوالحسن زید بیهقی (م: ۵۶۵)، قطب الدین سعید راوندی (به سال ۵۵۶)، قطب الدین محمد کیدری (م: بعد از ۵۷۶)، ابن ابی الحدید (به سال ۶۴۹) و ابن میثم بحرانی (به سال ۶۷۷).

۵۲. رک: روض الجنان وَرَوْحُ الْجَنَانِ فی تفسیر القرآن: ابوالفتوح رازی، به کوشش و تصحیح دکتر محمد جعفر یاحقی - دکتر محمد مهدی ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۶۶، از جمله: ج ۳ ص ۳۹۲، ج ۱۰، ص ۲۴۷ منقول از کتابی با نام فصیح الخطب، ج ۱۴، صص ۴۰ و ۶۰، ج ۱۷، ص ۶۶۶.

۵۳. برای نمونه بسنجید: روض الجنان، ج ۳، ص ۳۹۲ را با نهج البلاغه ص ۳۷۲ و ج ۱۷، ص ۲۶۶ همان را با ص ۲۵۹ (حکمت ۲۲۴). و این معنی هم گذشته از قراین دیگر، نسبت ترجمه نهج البلاغه (با برگردان مترجمی ناشناخته، به تصحیح آقای دکتر جوینی، انتشارات علمی و فرهنگی) را به قرنهای پنجم و ششم، به سختی مورد تردید و تأمل قرار می‌دهد.

۵۴. دستورالوزاره: محمودبن محمدبن الحسین الاصفهانی، با تصحیح دکتر رضا انزلی نژاد، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴.

۵۵. و از شاعران فارسی گوی، نخستین کسی که به گونه‌ای به نهج البلاغه اشاره دارد، اوحدی مراغه‌ای (م: ۷۳۸) است. وی در ضمن قصیده‌ای و در ستایش علی (ع) می‌گوید (دیوان اوحدی، به تصحیح سعید نفیسی، ص ۳۷):

رای تو دشمن مال را رویت مبارک فال را
«نهج» تو اهل حال را کرد از «بلاغت» باوری
۵۶. رک: دستورالوزاره، مقدمه مصحح، ص

۱۵

۵۷. ظاهراً برگرفته از نهج البلاغه است (از خطبه نخست، ص ۲). عبارت با اصل آن اندک تفاوتی دارد، اما می‌توان آن را نتیجه سهو قلم کاتبان دانست [مصحح محترم کتاب، تنها نسخه منحصر به فردی از آن را یافته‌اند]. در نهج البلاغه آمده است:

«الحمد لله... الذي لا يدركه بعد الهتم ولا يتاله غوضُ الفطن.» و نیز رک: تعلیقات دستورالوزاره، ص ۱۲۹.

۵۸. بخشی از حدیثی نبوی است که روایتی از آن چنین است: «لا يبلغ مدحتك ولا احصى ثناء عليك انت كما اثنت على نفسك.» رک: المعجم المفهرس لا لفاظ الحديث النبوی ۳۰/۴۱، دستورالوزاره، ص ۱۲۹

۵۹. «اتیناک = تو را دادیم.» بخشی از آیه ۸۷ سوره حجر و ۹۹ سوره طه.

۶۰. «انا کفیناک = بی گمان ما ترا کفایت می‌کنیم.» بخشی از آیه ۹۵ سوره حجر. و مراد از «صاحب منشور اتیناک» و «خسرو منصور انا کفیناک» حضرت محمد (ص) است. رک: تعلیقات دستورالوزاره، ص ۱۳.

۶۱. جاننداری: محافظت و پاسداری از جان، پاسداری. «جاننداری» در گذشته شغلی بوده است: «سلطان را رسد که بعضی بندگان خود را ستوریانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جاننداری» کشف الاسرار، ج ۸، ص ۳۸۳. و حافظ می‌گوید (دیوان، خانلری، ص ۵۸۴):

یار دلدار من ار قلب بدینشان شکند
ببرد زود به جاننداری خود پادشهی

۶۲. «کنا اذا أحمرو...» بودیم وقتی آتش جنگ برافروخته می‌شد... سخن امیر مومنان است در باب پناه بردن مبارزان سپاه اسلام به رسول خدا (ص)، در لحظه‌ای که جنگ شدت می‌گرفت. رک: نهج البلاغه، حکمتها، ص ۴۰۷.

۶۳. «ءجودُ الناسُ بناأ وءفصحُ الناسُ بناأ» در نوشتن، خوش سخن تر و در گفتن، گشاده زبان تر از دیگران بود. «به نظر می‌رسد که در اندیشه مؤلف به منزله حدیثی نبوی بوده است درباره علی (ع)، اما در جایی نشانی از آن یافته نشد.

۶۴. «ظاهراً افتادگی دارد، مثلاً: گواه است.» مصحح.

۶۵. برای اصل این سخن رک: شرح تعرف، ص ۱۹۹. و نیز رک: تعلیقات مصحح دانشمند دستورالوزاره، ص ۱۸۶.

۶۶. «إني لأمن...» من از دشمن عاقل ایمنم و از دوستی که دیوانه می‌شود می‌ترسم. / چرا که عقل یک نوع است و شیوه آن را می‌شناسم و زیر نظر می‌گیرم، اما دیوانگی گوناگون است.

این ابیات را در مجموعه‌های منسوب به علی

(ع) نیافتیم. مانند دیوان به تحقیق دکتر یوسف فرحات، دیوان یا شرح عبدالعزیز سیدالاهل. در دیوان با شرح میبدی (از انتشارات میراث مکتوب، ص ۲۲۴) آمده است، اما بدون شرح، و پیداست میبدی آن را از اشعار منسوب به امام (ع) نمی‌دانسته است. در احیاء العلوم (چاپ استانبول، ص ۹۵۴) به «شاعری»، یعنی شاعری ناشناخته، نسبت داده شده است.

۶۷. «هیبهات...» هرگز، ای ابن عباس، آن ششقه، برآمد و فرو رفت» از نهج البلاغه، خطبه ۳ ص ۱۱؛ و در آنجا «تلک ششقه هدرت ثم فرت.» و نیز رک: مجمع الامثال میدانی (بیروت) ۱۷۰/۲.

۶۸. «ما شککت...» شک در حق نکردم از آنگاه که او را دیدم. در نهج البلاغه، خطبه ۴، ص ۱۲ و حکمت ۱۸۴، ص ۳۹۳ «... مڈ آرته.»

۶۹. رک: فرآئد السلوک، از (ع)، با تصحیح دکتر عبدالوهاب نورانی وصال و دکتر غلامرضا افراسیابی، انتشارات پازنگ، ۱۳۶۸، ص ۵۹۴.

۷۰. چنانکه مصححان فرآئد السلوک هم متذکر شده‌اند، ظاهراً برای مؤلف سهوی پیش آمده است، چرا که عامل بصره و مخاطب این نامه عثمان بن حنیف برادر سهل است. رک: فرآئد السلوک، ص ۱۵۱ (ذیل صفحه)، و نیز رک: اسدالغابه (چاپ بیروت) ج ۳ ص ۵۹۷ (ش ۳۵۷۱).

۷۱. و نیز بسنجید: فرآئد السلوک، ص ۳۷۳ (و لیس مواضع...) با نهج البلاغه (خطبه ۱۴۲، ص ۱۳۸) و فرآئد السلوک، ص ۴۹۰ با نهج البلاغه (حکمت ۴۳۹، ص ۴۴۰).

۷۲. ابن ابی الحدید معتزلی شرح خود بر نهج البلاغه را برای ابن العلقمی شیبی و به سال ۶۴۹ نوشته است و ابن میثم بحرانی شیبی به ترغیب عطاملک جوینی سنی در سال ۶۷۷. رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، به تصحیح ابوالفضل ابراهیم، بیروت، ج ۱، ص ۱۰؛ و شرح نهج البلاغه ابن میثم بحرانی، مؤسسه النصر، ج ۱، ص ۴.

۷۳. رک: مقدمه علامه محمد قزوینی بر تاریخ جهانگشا، ج ۱، ص ۱ (تاریخ تألیف جهانگشا).

۷۴. «مکان علی، سخن علی» این بیت معروف را به یاد می‌آورد که:

کلام علی کلام علی
و ما قاله المرتضی مرتضی

۷۵. یحدر عنی... [من کوهی هستم که] از من سیلاب فرو می‌ریزد و پرند بر بلندی من نمی‌پرد. و نیز رک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱ ص ۱۵۲.

۷۶. زرعا... = دانه فجور کاشتند و به آب غرور آن را آب دادند و عذاب درویدند.